

سپتامبر
۲۰۲۶

جایزه مستوره اردلان و همزمانی تاریخی با خیزش ژن، ژیان، ئازادی

نسرین محمدی قصریان



مقدمه

در ۱۸ شهریور ۱۴۰۵ دانشگاه کوردستان از برگزاری رویداد جایزه بین المللی «مستوره» با هدف شناسایی، معرفی و تجلیل از زنان اثرگذار خبر داد. برگزارکنندگان محورهای انتخاب زنان را در حوزه های مختلفی چون: ۱. علمی، پژوهشی و فناوری ۲. اجتماعی و کارآفرینی ۳. فرهنگی، هنری و ادبی ۴. مذهبی، آیینی و اخلاقی بیان کرده اند. اعلام این برنامه در شرایط کنونی، پرسش های زیادی در اذهان ایجاد کرد. در این راستا، نوشتار حاضر «برنامه جایزه مستوره اردلان» را که از سوی دانشگاه کوردستان و پژوهشکده کوردستان شناسی برگزار می شود، مورد واکاوی و نقد قرار می دهد. به زعم نویسنده این برنامه برای به بیراهه کشاندن خیزش «ژن، ژیان، نازادی» و پیشگیری از تداوم و گسترش آثار رهایی بخشی همه جانبه این خیزش بر جامعه علی الخصوص جامعه زنان تنظیم شده است. این نوشتار به واکاوی رویکرد سرکوبگرانه نهاد آکادمیک دانشگاه کوردستان می پردازد که در همزمانی تاریخی با سالیاد خیزش «ژن، ژیان، نازادی»، اقدام به اعطای «جایزه بین المللی مستوره اردلان» نموده است. اقدامی که در قالب ژستی نمادین، تجلیل از زنان را برای پوشاندن چهره سرکوبگرانه حاکمیت عملیاتی می کند. هدف نوشتار، آشکار نمودن سازوکارهای بوروکراتیک و نئولیبرالیستی است که می کوشند درونمایه رادیکال و هستی شناختی این جنبش را به ساحتی انقیادآمیز و قابل هضم تقلیل دهند. این تحلیل با بهره گیری از چهارچوبی روانشناختی و اجتماعی و با نقد ایدئولوژی مسلط، جایزه مذکور را به

مثابه کنشی برای بازشناسی شأن زنان نمی پذیرد و استدلال می کند که این برنامه در صدد است تا ساختاری برای انضمام انفعالی و اخته سازی خشم سوژه رهایی بخش طراحی کند. نویسنده بر این باور است که چنین رخدادهایی با تبدیل مبارزات جمعی به رقابت های فردگرایانه، در پی بازتولید هژمونی حاکم از طریق سیاست حافظه و مصادره دال های جنبش هستند.

همزمانی های معنادار

همزمانی تاریخی در ساحت امر سیاسی به صورت تصادفی رخ نمی دهند. همزمانی ها یا برآمده از یک یادآوری رادیکال اند یا کارکردی عمیقاً واکنشی و تدافعی دارند. اعلام برگزاری «جایزه بین المللی مستوره اردلان» از سوی دانشگاه کوردستان، درست در سال یاد ظهور خیزش زن، ژیان، نازادی و طنین صدای آن، از جنس همزمانی های نوع دوم یعنی واکنشی و تدافعی است. به این معنا که حکومت می کوشد امر واقع سهمگین و مقاومت کننده در برابر مهار را در نظم نمادین ادغام و به روایتی منضبط و قابل هضم تبدیل کند (امر واقع در اینجا اشاره به آن هسته ی تروماتیک، نافرمان و سرکش خیزش دارد که تن به بازنمایی های رسمی نمی دهد). اینکه آیا تجلیل از زنان فی نفسه امری موجه است یا نه بحث و مسأله این نوشتار نیست و فرض را بر این بگذاریم که این کار امر پسندیده ای هم باشد. پرسش اصلی نوشتار حاضر جهت تأمل و مذاقه این است که چگونه نهاد دانشگاه، در چهارمین سالگر جنبشی که هنوز در حافظه ها زنده و جاری است، تلاش می کند زن را از ساحت انقلابی به ساحتی بروکراتیک و همسو با

شئونات حکومتی تقلیل دهد و بساط اهدای جایزه و اعطای نشان به نام زن و به کام حکومت را بهن می‌کند!؟!

دگرگونی در رژیم به رسمیت شناسی

دغدغه نوشتار معطوف به مصادره‌ی نام زن یا جایگاه و منزلت آنان نیست، فراتر از این داستان مسأله نوشتار دگرگونی رژیم به رسمیت شناسی زنان است. حکومت غالباً هنگامی که با سوژه‌ای مواجه می‌شود که دیگر قادر نباشد آن را با حذف و انکار از صحنه بیرون براند، در یک چرخش استراتژیک رابطه‌ی خود با آن سوژه را از ممنوعیت به شناسایی مشروط دگرگون می‌کند. در این چرخش، به رسمیت شناختن ضرورتاً در نقطه‌ی مقابل طرد قرار نمی‌گیرد، گاهی شکل پیچیده‌تری از طرد است که در آن سوژه ابتدا دیده می‌شود و سپس در قالبی از پیش تعیین شده بازتعریف می‌گردد. از منظر روانشناسی سیاسی، اهمیت این فرایند در آن است که میل سوژه به دیده شدن می‌تواند به محل مداخله‌ی دیگری بزرگ تبدیل شود (منظور از دیگری بزرگ در اینجا، ساختار نمادین قدرت/دانشگاه است که سوژه‌ها (زنان) میل خود را در آینه آن تعریف می‌کنند). سوژه چیزی را از دیگری مطالبه می‌کند که همان دیگری، هم‌زمان، معیار مشروعیت آن را نیز در اختیار دارد. بدین ترتیب، جایزه مستوره می‌تواند به سازوکاری برای انتقال مرکز ثقل میل از تغییر مناسبات به کسب تأیید و دیده شدن بدل شود. آنچه در سطح ظاهری همچون افزایش منزلت اجتماعی ظاهر می‌شود، در سطح نمادین می‌تواند نوعی جابه‌جایی در منبع ارزش‌گذاری باشد،

یعنی سوژه به تدریج خود را از خلال نگاه نهادی ارزیابی کند و موفقیت را به جای میزان گشودن امکان‌های تازه، با میزان قابلیت پذیرش در نظم موجود اندازه بگیرد. در این معنا، پرسش انتقادی این است که چه نوع سوژگی از طریق سازوکار جایزه قابل رؤیت، قابل ستایش و در نهایت قابل تکرار می‌شود؟!؟

خیزش ژن، ژیان، نازادی پیش و بیش از هر چیز، یک گسست هستی‌شناختی بود؛ بدین معنا که نیرویی سرکش، خطوط قرمز زیست‌قدرت را درهم شکست و سوژه‌ای را به میدان آورد که تعریف خود از آزادی را نه در چارچوب نظم مسلط، بلکه از مسیر انحلال سلطه و تحقق رهایی طلب می‌کرد. این جنبش، خصلتی سرایت‌کننده، رادیکال و به شدت غیرقابل پیش‌بینی داشت و به سرعت مرزهای سخت را درنوردید. اکنون در چنین سالیاد و بزنگاهی، دستگاه ایدئولوژیک دانشگاه علاوه بر اینکه از طریق سرکوب عریان عمل می‌کند، از طریق سازوکار جذب، ادغام و خنثی‌سازی وارد عمل شده است. قدرت وقتی متوجه شد که نمی‌تواند نام زن را از حافظه‌ی جمعی بزدايد، دست به بازتعریف آن می‌زند، بدین صورت که دال‌های جنبش و تخلیه‌ی مدلول‌های خطرناک آن را مصادره می‌کند. جایزه‌ی مستوره اردلان دقیقاً در همین بزنگاه استراتژیک قرار می‌گیرد. آنچه در حال رخ دادن است این است که زن عصیانگر جنبش ژینا جای خود را به زن موفق از منظر ارباب می‌دهد! زن مبارز و آزادیخواه جایش را به زن مطلوب سیستم می‌دهد و در رقابت رزومه‌های حاکمیت پسند گرفتار می‌شود. عیان است که خیزش ژن، ژیان، نازادی مواجهه‌ی مستقیم جامعه با هسته‌ی تروماتیک سرکوب بود. بازگشت امر سرکوب‌شده‌ای که تمامیت نظم نمادین را متزلزل ساخت. واکنش هیستریک و سپس وسواسی سیستم به این تروما، همواره از

جنس صورت‌بندی واکنشی بوده است. قدرت برای مهار این نیروی برهم‌زننده، نیازمند آن است که میل شدید و مهارناپذیر به رهایی را در قالب مناسکی متمدنانه، اخته کند. تبدیل خواست رهایی به یک فرایند پاداش‌دهی، همان والایش جعلی در ساحت بوروکراسی است (والایش در اینجا به شیوه ای ساختگی است؛ یعنی قدرت می‌کوشد تکانه رهایی‌بخش جنبش را از ریشه کنده و در قالب یک فرم بوروکراتیک بی‌خطر به نام جایزه، بازتولید کند). در این فرآیند، دیگری بزرگ که تا دیروز سرکوب می‌کرد، امروز در جایگاه داور مهربان می‌نشیند و به زنان می‌گوید: ما صدای شما را شنیده‌ایم، اما به شرطی که صدای شما از فیلتر فرم‌های تقاضا، معیارهای مصوب، و داوری شوراها رسمی آن هم در دل نهاد دانشگاه کوردستان (دانشگاه کوردستانی که زمانی امید اندیشه و روشنگری بود) عبور کند. ما شما را تکریم و تمجید می‌کنیم اما شمایی که از جنس جنبش نباشید و رام بوده و در انقیاد من بمانید. این همان منطق پدر نمادینی است که می‌کوشد پیوند میل و قانون را بازسازی کند. قانونی که می‌گوید زن تا زمانی پذیرفتنی و شایسته‌ی تحسین است که شاخص‌های مطلوب توسعه‌ی بوروکراتیک را نمایندگی کند، نه آن‌که خود پایه‌های تعریف‌کننده‌ی شاخص را زیر سؤال ببرد. زن جنبش زن، ژیان، نازادی، زنی است که تن به مصالحه با سازوکارهای انضباطی نمی‌دهد و به تقابل با آن برخاسته است اما زن برگزیده‌ی جایزه مستوره، دقیقاً سوژه‌ای خواهد بود که موفقیت خود را از دل مدارا و تثبیت در شکاف‌های همین نظم موجود استخراج کرده است!

واسازی تاریخی و شیء‌وارگی مستوره اردلان

نام‌گذاری این جایزه به نام مستوره اردلان خود نمونه‌ای کلاسیک از بازتولید گفتمان مسلط حکومت از طریق واسازی تاریخ است. مستوره اردلان، به عنوان زنی که در قرن نوزدهم ساختارهای سنتی را به چالش کشید و تاریخ نوشت، یک شکاف در متن تاریخ مذکر بود. اما سیستم با بیرون کشیدن او از بافتار تضادهای هویتی، زبانی و جغرافیایی‌اش، او را به یک دال تهی و شیء موزه‌ای بدل می‌سازد. تاریخی که می‌توانست تبارنامه‌ی نقد و مقاومت در پیرامون باشد، بدل به بسته‌ای شیک و بی‌خطر برای مشروعیت‌بخشی به مرکز و نهادهای تحت امر آن می‌شود. این تقلیل تاریخ به نوستالژی، همان استراتژی آشنای اخته‌کردن حافظه‌ی جمعی است: نام‌ها را نگاه دار، اما آتشی را که آن نام‌ها در آن گداخته شدند خاموش کن. دانشگاه کوردستان که اصولاً انتظار می‌رود که به مثابه چشم و گوش تیز جامعه همواره در روشنگری و نقد پیشتاز باشد، دارد به ابزاری برای عقیم سازی روح مبارزه و رهایی آنهم در خانه خود تبدیل می‌شود! عطش جایزه‌سازی دانشگاه کوردستان و پژوهشکده کوردستان شناسی با منطقی نئولیبرال و منضبط‌کننده خود، شور آزادیخواهی و نطفه رهایی بخشی را به رقابتی فردگرایانه و عمودی برای کسب سرمایه‌ی نمادین بدل می‌کند و به وضوح خواست قدرت را نمایندگی می‌کند. جایزه مستوره اردلان، زنان را از هم‌سنگران‌شان جدا می‌کند و در ویتترین می‌گذارد، به جای اینکه زن را به مثابه‌ی عضوی از یک کلیت تحت‌ستم ببیند، او را به عنوان یک استثنای درخشان به نمایش درمی‌آورد تا ناتوانی و محرومیت سیستماتیک سایر زنان را ناشی از عدم تلاش فردی آنان جلوه دهد. در واقع از مأموریت خود را از طریق مکانیسم فریب

بزرگ توانمندسازی فرمایشی یعنی ارتقای نمادین چند چهره، به جای تغییر در شرایط ماتریالیستی زندگی میلیون‌ها زن به انجام میرساند.

فردی‌سازی و منطق نئولیبرالیستی زن موفق و استثنایی

در اینجا لازم است به یک جابه‌جایی ظریف اما بسیار مهم توجه کرد: جابه‌جایی از زن به مثابه یک سوژه تاریخی و اجتماعی، به زن به مثابه یک فرد موفق و قابل تقدیر، یعنی جایی که مسأله سیاست و شرایط اجتماعی به حاشیه می‌رود و موفقیت فردی در مرکز قرار می‌گیرد. برنامه‌ای مانند جایزه مستوره می‌تواند به تدریج رابطه میان زن و ساختار حاکم را از یک رابطه اجتماعی و تاریخی، به رابطه‌ای میان استعداد فردی و موفقیت فردی تبدیل کند. یعنی به جای آنکه زن در بستر شرایطی که زندگی او را شکل داده‌اند دیده شود، به عنوان یک فرد موفق، توانمند و شایسته‌ی تقدیر معرفی می‌شود. در نگاه اول شاید این اتفاق مثبت به نظر برسد، اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که موفقیت یک زن به عنوان نتیجه توانایی‌های شخصی او نمایش داده شود و شرایط اجتماعی، تاریخی و نهادی‌ای که بر زندگی زنان اثر می‌گذارند از تصویر کنار گذاشته شوند. در این صورت، زن موفق به یک استثناء تبدیل می‌شود، استثنایی که می‌تواند این تصور را ایجاد کند که اگر زنی دیگر به چنین جایگاهی نرسیده است، مشکل از کمبود تلاش، استعداد یا شایستگی خود اوست، نه از موانعی که در ساختار اجتماعی و نهادی وجود دارد. از این منظر، زن دیگر به مثابه سوژه‌ای درگیر با

تاریخ، قدرت، جنسیت، طبقه، زبان، جغرافیا و نابرابری دیده نمی‌شود، به یک منِ موفق تبدیل می‌شود، زنی که ارزشمندی‌اش از میزان موفقیت و میزان تأیید شدن او توسط حاکمیت سنجیده می‌شود. اینجا گفتمان مسلط حکومتی شکل متفاوتی به خود می‌گیرد. دیگر لزوماً به زن گفته نمی‌شود تو را نمی‌خواهیم، به او گفته می‌شود: اگر بتوانی در چارچوب معیارهای ما موفق شوی، تو را خواهیم دید و به رسمیت خواهیم شناخت. این تفاوت بسیار مهم و قابل توجه است. در طرد آشکار، مرز میان زن و ساختار قدرت روشن است و زن می‌تواند این مرز را ببیند و نسبت خود را با آن مشخص کند، اما در ادغام‌گزینی، ساختار حاکمیتی می‌تواند به درون خودآگاهی زن راه پیدا کند. زن ممکن است به تدریج یاد بگیرد پیش از آنکه دیگران او را ارزیابی کنند، خودش را با همان معیارهایی بسنجد که نهاد برای او تعیین کرده است. در چنین شرایطی، سرکوب درونی شده الزاماً از بیرون اعمال نمی‌شود. ممکن است زن پیشاپیش بخشی از میل، خشم، اعتراض یا حتی شیوه‌ی سخن گفتن خود را که با تصویر زن مطلوب سازگار نیست کنار بگذارد. به همین دلیل باید پرسید اساساً چه کسی و با چه معیاری تعریف می‌کند که زن موفق کیست؟ چه نوع زن‌بودنی در این تعریف قابل ستایش است و چه نوع زن‌بودنی دیده نمی‌شود؟ زنی که آرام، موفق، فردگرا و سازگار با معیارهای نهادی است، یا زنی که می‌خواهد خود این معیارها را زیر سؤال ببرد و از بنیان با این معیارها سر ناسازگاری دارد؟ پس از منظر روانشناختی، حاکمیت فقط رفتار زن را تنظیم نمی‌کند، بلکه می‌تواند در شکل‌گیری تصویری که زن از "زن مطلوب" و "خود ارزشمند" دارد نیز دخالت کند. در نتیجه، نقد چنین طرح‌هایی باید به بررسی این بپردازد که چگونه یک نظام ارزش‌گذاری می‌تواند

بدون آنکه آشکارا زن را سرکوب کند، تعریف خاصی از زن شایسته بسازد و سایر شکل‌های زن‌بودن، مقاومت‌کردن و سخن‌گفتن را به حاشیه براند!

نقادی چنین رخدادی، مخالفت با دیده‌شدن دستاوردهای زنان نیست. مسأله در اینجا افشای این حقیقت است که چگونه دیده‌شدن در چارچوب نگاه دیگری، می‌تواند واپس‌گرایانه‌ترین شکل انقیاد باشد. دانشگاهی که در خیزش زن، ژیان، نازادی سنگ تمام گذاشت و همگام با جامعه مقاومت کرد، در سال‌های پس‌اجنبش به کانون تعلیق، اخراج، سرکوب صدهای دگراندیش و تحمیل سلطه و دیکتاتوری تبدیل شد. تا جایی که اکنون ردای متولی‌گری به تن می‌کند و بر صدر تالار اعطای جوایز می‌نشیند، تا نمایش وقیحانه خود را در لباسی آکادمیک به صحنه بیاورد (کما اینکه قبلاً هم مراسم جایزه مشاهیر کورد را نیز برگزار کرده است). نهادی که اساساً در جایگاه نمایندگی کردن جامعه نیست و اکنون هم نسبتی با مسائل اجتماعی برقرار نمی‌کند، چگونه با چنین ماهیتی خود را در جایگاه دآوری امر اجتماعی بدون در نظر گرفتن ملاحظات خاص آن قرار می‌دهد؟ دانشگاه کوردستان و پژوهشکده کوردستان شناسی خواسته یا ناخواسته برای به حاشیه راندن و طفره رفتن از جنبش‌های بخش زنان، نابودی و اضمحلال آنها از طریق سیرک‌های دولتی و حاکمیت پسند نشانه رفته‌اند. جایزه بین‌المللی مستوره اردلان تلاشی حاکمیتی و سیستماتیک برای به محاق بردن خشم برحق زنان و تغییر مسأله و خواست آنان از طریق برجسته‌سازی سوژه‌ای (زنان) با ماهیت انقیادی جهت کم‌رنگ کردن سوژه انقلابی است.

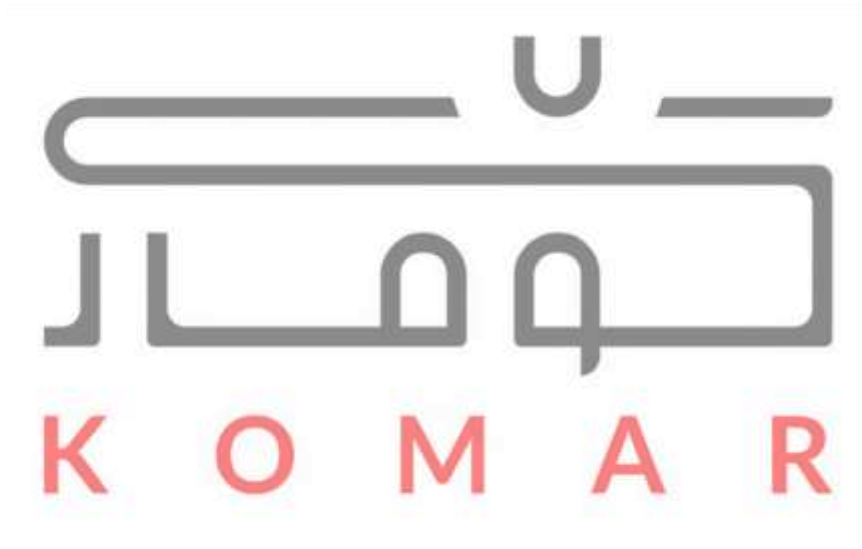
مناسبات قدرت و شکل دهی به حافظه جمعی

از منظر سازوکارهای شکل دهی به حافظه جمعی، مسأله پیچیده‌تر از آن است که آن را فقط به یادآوری یا فراموشی یک رخداد تاریخی محدود کنیم. قدرت برای حذف یک حادثه از حافظه جمعی همیشه لازم نیست نام آن را ممنوع کند. گاهی کافی است اجازه دهد آن حادثه به شکلی خاص و بی‌خطر روایت شود، به گونه‌ای که معنای سیاسی و اعتراضی آن به تدریج تغییر کند. در این اوضاع، زن به دالی اجتماعی و سیاسی تبدیل می‌شود که همواره محل نزاع بر سر معناست. پرسش این است که زن چگونه دیده می‌شود، چه کسی حق دارد او را تعریف کند و کدام تصویر از زن در فضای عمومی مشروعیت می‌یابد. در چنین وضعیتی، گذشته ظاهراً فراموش نشده است، نام‌ها باقی می‌مانند، از زنان تجلیل می‌شود و نشانه‌های مربوط به آنان بیش از گذشته در عرصه عمومی دیده می‌شوند، اما چیزی مهم به تدریج از میان می‌رود و آن چیز پیوند این نام‌ها با رنج‌های زیسته، نابرابری‌های تاریخی و مطالبات رهایی‌بخش زنان است. به این ترتیب، حافظه‌ای که می‌توانست ما را به پرسش از وضعیت زنان در اکنون وادارد، آرام‌آرام به حافظه‌ای تشریفاتی تبدیل می‌شود. حافظه‌ای که زن را می‌ستاید، اما کمتر به شرایطی می‌پردازد که زندگی زنان را شکل داده و به انقیاد رسانده است. پارادوکس موضوع در این نکته نهفته است که ممکن است جامعه‌ای بیش از همیشه از زنان سخن بگوید، نام زنان را برجسته کند و برای آنان نمادها و مراسم متعددی بیافریند، اما در همان حال کمتر درباره تجربه‌های واقعی، رنج‌ها، نابرابری‌ها و مطالبات آنان سخن بگوید. از نقطه نظر روانکاوی امر سرکوب‌شده همیشه چیزی نیست که درباره آن سکوت شده باشد، گاهی چیزی است که

آن قدر درباره اش سخن گفته می شود که معنای رادیکال و حقیقت تعارض آمیز آن از میان می رود. ممکن است از زن تجلیل شود، اما تصویری از زن برجسته گردد که با نظم موجود سازگار است و از وضعیتش راضی است، در حالی که تجربه های اکثریت زنان، صداهای معترض و ابعاد انتقادی زندگی آنان دیده نشود. بنابراین، مسأله بنیادین در سازوکار شکل دهی به حافظه جمعی فقط باقی ماندن نام زنان یا حضور آنان در فضای عمومی نیست؛ مسأله این است که چه معنایی از زن ساخته می شود و کدام روایت از زن امکان ظهور پیدا می کند. زن می تواند نشانه ای از برابری خواهی، مقاومت و مطالبه تغییر باشد، اما اگر از زمینه تاریخی و اجتماعی خود جدا شود، ممکن است به نمادی صرفاً تشریفاتی و بی خطر تبدیل گردد. در این حالت، زن همچنان دیده می شود، اما نه لزوماً در تمام پیچیدگی تاریخی، اجتماعی و سیاسی خود. اتفاقی که در مناسبت جایزه مستوره اردلان رخ خواهد داد از این جنس خواهد بود. بنابراین پرسش این است که چه نوع تصویری از زن در اینگونه برنامه ها برجسته می شود، چه تجربه هایی نادیده گرفته می شوند و چگونه نهادها و سازوکارهای اجتماعی از جمله دانشگاه کوردستان و پژوهشکده کوردستان شناسی در شکل دادن به معنا، حافظه و مشروعیت نقش ایفا می کنند. آیا دانشگاه کوردستان با این اقدام نیابتی خود در مسیر آزادی، برابری و رهایی و کرامت زنان گام برمی دارد یا در رکاب ارباب خود به بازتولید و تداوم سرکوب و انقیاد زنان دامن می زند؟!؟

ضرورت امتناع رادیکال

در چنین شرایطی و برای عدم همراهی با حاکمیت زن ستیز و دانشگاه واداده و بربادرفته کوردستان، انتظار می‌رود که «امتناع رادیکال و تحریم سازمان یافته و همه‌جانبه» را برگزید. پذیرش این جایزه و مشارکت در این سناریو، معنایی جز همدستی در جعل حقیقت و تسلیم میل‌رهای بخش به قانون پدر ندارد. زنان آزاده، کنشگران مستقل، نویسندگان و دانشگاهیانی که هنوز به شرافت نام آزادی وفادارند، نباید اجازه دهند رنج‌های زیسته‌شده، خون‌های ریخته‌شده و فزاینده‌های هزینه شده در خیزش، صرف بی‌لانی‌های کاری و ویت‌ترین‌های دانشگاهی یک نهاد ایدئولوژیک و مطیع سیستم شود. تحریم این رخدادها، در واقع اعاده‌ی حیثیت از امر سیاسی و پافشاری بر اصالت جنبش زن، ژیان، نازادی است. سیستم در صدد است عصیان و آزادیخواهی را به حاشیه رانده و ارزشمندی زنان را به رزومه مطلوب و مورد رضایت حاکمیت تقلیل دهد. جنبش راه خود را از اعماق جامعه، از میان سنگفرش‌ها، مدارس، دانشگاه‌های مستقل و اراده‌ی جمعی باز کرده است و هیچ قدرت، نهاد یا بوروکراسی مسلطی نخواهد توانست این مسیر را به دالان‌های جوایز دولتی و القاب فرمایشی منحرف سازد و این امر مهم اجتماعی را با فریب به مصادره قدرت در آورد.



<https://govarikomar.org>